

جغرافیا در بین معارف بشری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. پرداختن هم‌افزا (سینرژیک) به مقولاتی هم‌پیوند، همچون نحوه استقرار، مکان، کنش متقابل انسان- محیط، حرکت و منطقه. ویژگی خاص موضوعی این دانش را رقم زده است. در اصل، سده ۱۹ میلادی- بلحاظ زمانی- نقطه عطف علمیت جغرافیا به‌شمار می‌آید. در این زمان بود که علوم طبیعی و فلسفه بوجهی یکپارچه در هم تنیدند و هم‌زمان جغرافیا نیز کوشید به قانونمندیهای محیطی- انسانی پای‌بندی نشان دهد. در پی آن، در میانه سده بیستم، یک پای جغرافیا در قانونمندیهای علوم اجتماعی و پای دیگر آن در قوانین علوم طبیعی قرار گرفت. پس از این پای‌بندی بود که جغرافیا به عرصه‌های تازه‌ای راه یافت و جغرافیای کاربردی، به مثابه "کاربرد دانش و مهارت‌های جغرافیایی در حل و تعدیل مسایل اجتماعی، اقتصادی و محیطی" (پاسیون، ۲۰۰۴، ۲۵)، پا به عرصه نهاد. از آن زمان به این سو، جغرافیدانان در عرصه‌های کاملاً متفاوتی به پژوهش و اندیشه‌ورزی پرداخته‌اند: از مباحث محض فضا و تولید فضا تا برنامه‌ریزی فضایی، و از واکاوی مسائل شهری و پیراشهری و روستایی تا برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای و همچنین در عرصه سیاست و سیاست‌گذاری در عرصه‌های عمومی و پیشبرد راهبردهای دیپلماتیک.

آشکار است که این همه به یمن دانشی امکان‌پذیر شده که برخلاف بسیاری دیگر از علوم همسان، از خصوصیات ماهوی آن، کثرت موضوعی در عین وحدت و یکپارچگی دستگاه دانشی گسترده و چندوجهی آن بوده است. بی‌سبب نیست که جغرافیا را به‌عنوان علمی ترکیبی، با محتوایی دوگانه (نظام محیطی- اکولوژیک و نظام اجتماعی- اقتصادی) یا همچون دیوید هاروی (در بیانیه ماتریالیستی خود در باره جغرافیا)، رشته‌ای منسجم و یکپارچه (شامل دوگانه طبیعت و جامعه) (هاروی، ۱۹۸۴، ۴) و در واقع، پلی بین دنیای طبیعی و جهان اجتماعی دانسته‌اند در این راستا، بسیاری از دلمشغولی‌های دنیای پیچیده امروزین در نزد جغرافیدانان، با دو عنصر بنیادین دانش جغرافیا، یعنی "مکان" و "فضا" قابل بررسی و فهم بوده است. جان اگنیو- جغرافیدان برجسته- در بیان سه عرصه اندیشه‌ورزی در جغرافیای سیاسی امروز، پیوسته بر عناصر اصلی جغرافیای نوین- مکان و فضا- به عنوان خمیرمایه مباحث جغرافیایی تاکید می‌ورزد و جغرافیای سیاسی پسامدرن را حول "مکان‌های خاطره" و هویت‌های مبتنی بر "مکان‌های خاص" به بحث می‌کشد (اگنیو و دیگران، ۲۰۰۳، ۴-۵؛ ضمناً نک: اگنیو، ۱۹۸۷؛ اگنیو و کربریج، ۲۰۰۳؛ اگنیو، ۲۰۱۱).

این همه نشان می‌دهد، جغرافیا، بویژه در پارادایم فضایی، منطقه‌گرایی و ساختارگرایی- به عنوان رویکردهای اصلی و شاخص در این علم- صرفاً در قالب یکپارچگی آن قابل پیگیری است. با این حال، یکی از دل‌نگرانی‌های جغرافیدانان در سطح جهانی در همین سالها جداافتادن دو شاخه اصلی این علم، یعنی جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی بوده است. این جدایی توانسته است تا حدی به یکپارچگی این علم صدمه وارد آورد، هرچند این مقوله خلاف‌نظر و مورد مناقشه بسیاری از جغرافیدانان بنام است (از جمله نک: هربرت و مانیو، ۲۰۰۵؛ گریگوری، ۲۰۰۹).

اکنون در زمانه‌ای که جغرافیا وارد عرصه‌های نوینی شده و جغرافیدانان در چاره‌جویی برای مسایل مبتلابه جوامع بشری از قابلیت‌های یکپارچه رشته خود بهره می‌گیرند، تجزیه این دانش را نه به دو شاخه اصلی، بلکه، به شاخه‌های متعدد فرعی چگونه می‌توان توجیه نمود؟ اوج فاجعه آنجاست که این شاخه‌های فرعی را به عنوان "رشته" معرفی کنند، آن‌هم بی‌توجه حتی به معنای لفظی رشته (Discipline). این همه در حالی است که در سطح جهانی بررسی‌های همه‌جانبه و تلفیقی رواج یافته و حتی جامعه‌شناسان بسیاری به مفاهیم جغرافیایی (همچون فضا) و اقتصاددانی به مباحث جغرافیای اقتصادی روی آورده‌اند، اما در سال‌های اخیر در ایران، کار بدیل تجزیه افراطی جغرافیا نوعی بدعت ناپسند و غیرکارشناسانه بوده است که به بررسی تفصیلی و علمی عاجل از سوی کارشناسان و برنامه‌ریزان نیازمند است. سبب اینجاست که وقتی کسانی پای‌بند قواعد و اصول علمی نباشند و یا آن را اصولاً نشناسند، نه تنها به بیراهه می‌روند، بلکه، دیگرانی را نیز بدنبال خود می‌کشاند و در نهایت، چه بسا زمینه‌ساز

ناهنجاری جمعی می‌شوند. اگر هنوز تفاوت معنایی رشته‌های علمی (disciplines) و شاخه‌های علمی (sub-disciplines) بر کسانی پوشیده مانده است، قاعدتاً نایست اجازه داد در پی تبیین چارچوب‌های علمی رشته و شاخه‌های آن برآمده، حتی به "برنامه‌ریزی" برای آن بپردازند. آشکار است که ممکن است، همان‌گونه که تاریخ تحول دانش جغرافیا نشان می‌دهد، شاخه‌های نوینی از علم پدیدار گردند، اما شاخه‌های قدیمی را به‌عنوان گرایشهای نوین و "رشته" معرفی کردن، بوق را از سر نواختن است. با از میان رفتن یکپارچگی دانش، مثلاً یک جغرافیدان روستایی یا شهری یا سیاسی، بی‌خبر از خصوصیات بستر طبیعی زمین و پیچیدگیهای آن، چگونه کارآمدی خود را بروز خواهد داد. ادعای اینکه جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی یا برنامه‌ری شهری به مدد او خواهد آمد، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه کارآمدی او را دوچندان (لااقل توسط کارشناسان دیگر علوم اجتماعی و برنامه‌ریزان) به زیر سؤال خواهد برد. اگر بعضی جغرافیدانان بر درخت دانش نشسته‌اند و تیشه به ریشه کهنترین علم بشری می‌زنند، بایسته نیست دلسوزان دانش جغرافیا "کناره روند" و به کار ایشان بی‌اعتنا باشند. تنها همین یک پرسش برای دل‌نگرانی کافی است که در آینده‌ای نه چندان دور، با خیل فارغ‌التحصیلان جغرافیای سیاسی، جغرافیای روستایی و جغرافیای شهری که پاره‌پاره‌هایی از یک دانش را آموخته‌اند، اما معنای یکپارچگی جغرافیا را ندانسته‌اند، چه باید کرد؟

واقعیت این است که با تکه‌پاره کردن علم یکپارچه جغرافیا، همکاری علمی با دیگر علوم- به‌ویژه علوم اجتماعی- و تحقیقات بین‌تخصصی را هم به زیر سؤال می‌بریم. فارغ‌التحصیلان جغرافیای سیاسی، جغرافیای روستایی یا جغرافیای شهری- بی‌خبر از مباحث بنیادین طبیعی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ...- در جمع رشته‌های علمی بشری، تنها مدعی یکدیگر خواهند ماند و هر یک دیگری را به انکار خواهد نشست. البته، می‌توان ناآگاهانه با چارچوب‌های علمی عناد ورزید، اما چنان که تاریخ دانش بشری نشان داده است، علم باز سر برخواهد آورد و پاسخ متناسب را به ناآگاهی خواهد داد. در واقع، علوم بشری را بایسته بدرستی آموخت و قابلیت‌ها و محدودیت‌های هر یک را به شیوه‌های متعارف دریافت، والا به بهانه ایجاد اشتغال و یا "کاربردی کردن" دانش، رنگ و لعاب‌زدن به این یا آن علم بشری توفیقی به‌همراه نخواهد داشت. این خود نشان می‌دهد سازوکار ایجاد اشتغال و معنای "کاربردی شدن" نیز بدرستی دریافت نشده است. علوم را به‌واقع بایسته به‌درستی آموخت و با دلسوزی آموزش داد و البته با دود چراغ خوردن و پژوهش‌های راستین، در گسترش دامنه و بر ارتقای پیکره آن افزود. این چنین است که گفته‌اند، هر یک از علوم دریایی است بیکران! آشکار است که پرداختن علمی و غور در این دریا، از خیل ساده اندیشان و "گمشدگان لب دریا" برنخواهد آمد.

عباس سعیدی

مآخذ:

- Agnew, J.A. (1987), *Place and politics: the geographical mediation of state and society*, Allen and Unwin, Boston and London;
- Agnew, John (2011), "Space and Place", in: Agnew, J. and Livingstone, D. (eds.) *Handbook of Geographical Knowledge*, Sage, London;
- Agnew, John et al. (eds.) (2003), *A Companion to Political Geography*, Blackwell, Oxford;
- Gregory, Derek (2009), "Geography", in: Gregory, D. et al. (eds.), *The dictionary of human geography*, Wiley-Blackwell, West Sussex;
- Harvey, David (1984), "On the History and Present Condition of Geography: An Historical Materialist Manifesto", in: *The Professionl Geographer*, Vol. 36 (1), pp. 1-11;
- Herbert, David T. and Matthews, John Anthony (eds.) (2005), *Unifying Geography: Common Heritage, Shared Future*, Routledge, London;
- John Agnew and Stuart Corbridge (2003), *Mastering Space: Hegemony, territory and international political economy*, Taylor & Francis (e-Library), London;
- Pacione, Michael (2004), "The principles and practice of applied geography", in: Bailly, A. and Gibson, L.J. (eds.), *Applied Geography: A World Perspective*, Springer, Heidelberg/New York, PP. 23-47.